

فضای جغرافیایی چیست؟

درنگی بر سرشت فضای جغرافیایی، از چشم انداز پدیدارشناسی هرمنوتیک^۱

مجتبی صادقی، دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری - دانشگاه فردوسی مشهد

جعفر جوان، استاد جغرافیا - دانشگاه فردوسی مشهد

محمدرحیم رهنما*، دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری - دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

از آن جا که «فضای جغرافیایی» درون‌مایه‌ی بنیادین دانش جغرافیاست، چون‌وچرا درباره‌ی چیستی آن، و این که «فضا» به معنای «جغرافیایی» آن، چیست؟ جستاری است که همواره ضرورت دارد. این نوشتار تلاش دارد تا با پرداختن به گونه‌های فلسفی فضااندیشی و با نگاهی سنجش‌گرایانه (انتقادی) به آن‌ها، راه را برای چون‌وچراها درباره‌ی چیستی «فضای جغرافیایی» باز کند. با نگرستن به «فضا»^۲ از چشم‌انداز «هستن - در - جهان»^۳ هایدگری، می‌توان از یک فضااندیشی فلسفی دیگری، با نام فضااندیشی «زیست - جهان»^۴ نام برد و آن را جغرافیایی‌ترین گونه‌ی فضااندیشی دانست؛ تا جایی که در پاسخ به «فضای جغرافیایی چیست؟»^۴ این‌گونه می‌توان گفت: «فضای جغرافیایی»، یعنی همان «هستن - در - جهان».

واژه‌های کلیدی: فضا، فضای جغرافیایی، دازاین، هستن - در - جهان.

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «باززایش متن فضایی در «زیست - جهان» جهانی، نمونه: شهر مشهد» می‌باشد.

* Email: rahnamarahim@gmail.com

نویسنده‌ی مسئول:

۲. space

۳. "being-in-the-world"

۴. geographical space

۱- مقدمه

گویا همیشه این «پرسش» های ساده هستند که کارزاری از چون چراهای بزرگ را به راه می اندازند، و با هر «پاسخ» ی که به آن ها داده می شود، دوباره، پرسش های دیگری بیان می گردند و باز، چون و چرایی دیگر. همانا یکی از پرسش های - به ظاهر- ساده ای که اندیشه گران بسیاری پیرامون آن چون و چراها کرده و کوشیده اند که به آن پاسخی درخور دهند، پرسش پیرامون چیستی «فضا» بوده است، این که برآستی «فضا چیست؟». هنگامی که پا به گستره ی دانشی^۵ می گذاریم که «فضا» را جستار بنیادین خود و پدیدار^۶ پژوهشی خویش می داند، نه تنها پاسخ به پرسش «فضا چیست؟» ارزشی دوچندان می یابد؛ بلکه این پرسش پیش می آید که «فضای جغرافیایی چیست؟». نوشتار کنونی تلاش دارد با پرداختن به گونه های فضااندیشی و مفاهیم فلسفی «فضا»، راه را برای چون و چراها درباره ی چیستی «فضای جغرافیایی» باز کند و با پیش نهادن دستگامی از برهان های فلسفی و برهان های جغرافیایی، روشن سازد که «هستن - در - جهان» بسان گونه ای دیگر از فضااندیشی، در همان سان، جغرافیایی ترین گونه ی فضااندیشی است، تا جایی که می توان گفت «فضای جغرافیایی»، همان «هستن - در - جهان» می باشد.

۲- «فضا»، در کارزار چون و چراها

جان مایه ی «فضای جغرافیایی»، از مفهوم «فضا» جدانشدنی است و از آبخور اندیشه ورزی های «فضا» یی آب می - خورد؛ بنابراین آن گاه می توان چیستی «فضای جغرافیایی» را به شایستگی روشن ساخت که نخست، در کارزاری از چون و چراها، چیستی «فضا» روشن گردد. گونه های فضااندیشی (شکل ۱)، با گستردن گستره های فلسفی گوناگون پیش پای فضااندیشان، زمینه ای را فراهم می آورد که به فضا - و نیز فضای جغرافیایی - از چشم اندازهای گوناگونی نگریسته شود. گویاست که هر گونه فضااندیشی، از آن روی که از چشم انداز فلسفی ویژه ی خود، به فضا می نگرد، پاره های ویژه ای از فضا را آشکار و پاره های دیگری را فرو می گذارد. فروکاستن «فضا» به چیزی کم تر و کوچک تر از «فضا»، هر چند فهم فضا را آسان می سازد ولی شناختی که از آن پیش رو می نهد، شناختی نارسا و نیمه کاره خواهد بود. تنها با نگاهی سنجش گرایانه (انتقادی) است که می توان به گونه ای از فضااندیشی دست یافت که نارسایی کمتری داشته باشد. در همین راستا، می توان از پنج گونه فضااندیشی سخن گفت.^۷ (شکل ۱)

^۵ منظور دانش جغرافیاست.

^۶ در ادامه خواهد آمد که فضا به عنوان جستار بنیادی پژوهش های دانش جغرافیا، دسته ای از ایزه ها (object) و یا سوژه های (subject) جداگانه نیست؛ بلکه انبوهه ای از پدیدارها (phenomena) است.

^۷ ناگفته نماند که عماد افروغ در نوشتاری به نام «فلسفی اندیشی فضایی»، نیز به دیدگاه های فلسفی درباره ی فضا (۱- موضع مطلق یا جوهری substantive) (عمدتاً منسوب به دکارت و نیوتن)، ۲- موضع ربطی (Relational) یا نسبی (عمدتاً منسوب به لایب نیتس) ۳- موضع معرفت شناختی (Epistemological) (عمدتاً منسوب به کانت و تا حدودی ارسطو) پرداخته است (افروغ، ۱۳۷۴: ۲۵) که می تواند برای فضااندیشان سودمند باشد.

شکل ۱: گونه‌های فلسفی فضااندیشی^۸

رَج	گونه‌های فضااندیشی	ویژگی	زیرگونه	نمونه	نگاه به فضا
۱	فضای مطلق (Absolute space)	فضا ایستاست (Elden, 2009: 264). فضا بسان سامانه‌ی هندسی (دارای ابعاد x,y,z می‌باشد) (Kitchin, 2009: 268).	-	-	نگاه هندسی - ریاضیاتی
۲	فضای ربطی (Relative space)	فضا یک باردانِ تهی نیست؛ بلکه با چیزها و رابطه‌ها پر شده و آرایش موقعیتی جهانی از چیزهای مادی است (Elden, 2009: 264).	-	-	نگاه فیزیکی - کالبدی
۳	فضای شناخت‌شناسی (epistemological space)	مکان ^۹ یک مفهوم تجربی ^{۱۰} نیست که از تجربه‌های بیرونی انتزاع ^{۱۱} شده باشد. بلکه این تجربه بیرونی، خود تازه از راه تصور مکان ممکن می‌گردد. (کانت، ۱۳۶۲: ۱۰۳).	-	-	نگاه شناخت - شناسی
۴	فضای شناختی (Cognitive space)	فضایی است که از نظر هستی‌شناسی، انتزاعی ^{۱۲} و بازنمایانه است، و فرآورده‌ی ذهن است. (Kitchin, 2009: 269).	-	-	نگاه شناختی
۵	فضای روابطی (Relational space)	فضا روابط اجتماعی است. فضا فرآورده و ساخته شده هم‌پیوندی‌ها است. (Elden, 2009, 264-265).	فضای مانند‌گویانه (Metaphorical space) ^{۱۳}	فضا به‌مانند بدن - زیستی فضا به‌مانند ماشین - مکانیکی فضا به‌مانند شبکه - جریان فضا به‌مانند متن - متنی	نگاه روابطی - زیستی نگاه روابطی - مکانیکی نگاه روابطی - جریانی نگاه روابطی - متنی

پیرامون نخستین فضااندیشی (فضای مطلق) باید گفت که «این فضا، بسان [چیزی است] ایستا، بسان یک باردان^{۱۴}، بسان چیزی [است] که همه چیزها در [درون] آن رخ می‌دهند. این [فضا]، فضای فیزیک کلاسیک، در نوشته‌های نیوتن و گالیله و دکارت می‌باشد؛ بنابراین فضا می‌تواند بسان شبکه‌ای دو یا سه پهلو، بازنمایانه شود. [فضا می‌تواند] در نقشه‌برداری و نقشه‌کشی، بر یک چشم‌انداز بار (تحمیل) شود. در یک گستره‌ی همگن، هر نقطه‌ای، به گونه‌ای کارا، تابع روش‌های علمی‌ای است [که] بر [پایه‌ی] مختصات هندسه‌ای پایه‌گذاری می‌شود. آن گونه که در این [شیوه] فهمیده

^۸ این شکل، گردآوری‌ای از منابع گوناگون است که منبع هر یک از نوشته‌های آن در درون شکل و یا در درون متن، بیان گردیده است، تنها، ستون «نگاه به فضا» است که از آن این نوشتار می‌باشد که به منظور فهم بهتر آورده شده است.

^۹ در کتاب «سنجش خرد ناب»، منظور از مکان همان Raum آلمانی، space انگلیسی، و espace فرانسوی می‌باشد. (کانت، ۱۳۶۲: ۱۰۵، بخش واژه‌نامه‌ها)

^{۱۰}. Empirical

^{۱۱}. Abstract

^{۱۲}. abstract

^{۱۳}. (Kitchin, 2009, 271)

^{۱۴}. Container

می‌شود، فضا، [چیزی] است که سرراست، از راه اندازه‌گیری و سنجش فهمیده‌شدنی است. این دیدی از فضا است که روی‌هم‌رفته، با پافشاری بر آرایش چیزها یا پدیدارها^{۱۵} در درون فضا، و کمتر [با پرداختن] به خود چیزها و پدیدارها، دانش مدرن را بنیان می‌نهد. بدین‌سان، فضا از نقطه‌ها و خط‌ها، تا پلان‌ها^{۱۶} و حجم‌ها، ساخته می‌شود» (Elden, 2009: 264). فضای مطلق، «فضایی که بسان سامانه‌های هندسی فهمیده می‌شود (معمولا هندسه اقلیدسی با ابعاد x , y , و z) که آدمیان و چیزها، در آن جای گرفته‌اند و در سراسر آن حرکت می‌کنند. این جا، فضا بسان [چیزی] سرشتین^{۱۷}، معین، ذاتی و اندازه‌گیری‌شونده فهمیده می‌شود.» (Kitchin, 2009: 268). دکارت بر آن است که «فضا^{۱۸} حالتی از وجود مادی است. عوامل بُعد که شامل درازا، پهنا و ژرفا می‌شوند به همین نحو در مورد فضا نیز صدق می‌کنند. فضا به صورت چیزی در نظر گرفته شده که وجود عینی دارد.» (دلی، ۱۳۸۳: ۹۷). از آن جایی که دکارت فضا را حالتی از وجود مادی می‌داند و بیان می‌دارد (اصل ۶۴ اصول فلسفه): «من جدا از آن چه هندسه‌دانان کمیت می‌نامند و آن را موضوع برهان‌های خود می‌شمارند، به عبارت دیگر، هر نوع تقسیم، شکل، و حرکت در مورد آن را به کاربستی است، ماده‌ی دیگری را در چیزهای جسمانی به رسمیت نمی‌شناسم. ...» (کاتینگ‌هم، ۱۳۸۸: ۱۳)؛ بنابراین نگاه او به فضا - بسان حالتی از وجود مادی - نیز نگاه هندسی - ریاضی است.

در گونه‌ی دوم فضااندیشی (ربطی)، فضای فیزیکی با فضای ریاضیاتی جایگزین می‌شود (اسمیت، ۱۹۸۴، به نقل از Gregory & others, 2009: 708). فضای ربطی شیوه‌ای از فضااندیشی است که بر آن است که «... فضا یک باردارن تهی نیست؛ بلکه با چیزها و رابطه‌ها^{۱۹} پر شده‌است. در این برهان، فضا تا اندازه‌ای به رابطه‌ی چیزها وابسته است، [فضا] آرایش موقعیتی^{۲۰} جهانی از چیزهای مادی است. [یعنی چیزها چگونه نسبت هم به جای گرفته‌اند]. فضای ربطی همچنین می‌تواند بر به‌چالش کشیدن هندسه‌های ایستای فضای مطلق، پایه‌گذاری شود. این [نگرش]، گسترش هندسه‌های چندگانه‌ای که برخی از پنداشته‌های کلیدی اقلیدس را رد می‌کنند را دربرمی‌گیرد، [و این] در حالی [است] که وابستگی و سازگاری^{۲۱} را نگه داشته [و رد نمی‌کند]، و [نیز این نکته که] دید مشاهده‌گر نقشی کلیدی بازی می‌کند را می‌پذیرد.» (Elden, 2009: 264). گونه‌ی سوم فضااندیشی، شناخت‌شناسی است که اندیشمند بزرگ آن را می‌توان کانت دانست، وی در سنجش خرد ناب می‌گوید: «مکان^{۲۲} یک مفهوم آروینی^{۲۳} نیست که از تجربه‌های بیرونی آهنجیده^{۲۴} شده باشد. ...؛ بنابراین تصور مکان نمی‌تواند از نسبت‌های پدیدارهای بیرونی از راه تجربه وام گرفته شود؛ بلکه این تجربه بیرونی، خود تازه از راه تصور مکان ممکن می‌گردد.» (کانت، ۱۳۶۲: ۱۰۳). به باور او «مکان صورت ماتقدم قوه‌ی حساسیت خارجی است که شامل حواس پنجگانه می‌شود.» او درباره‌ی این که مکان و زمان در ذهن وجود دارند این‌گونه برهان می‌آورد که «اگر این دو صورت نبودند ما قدرت ادراک محسوسات را در زمان و مکان نداشتیم؛ زیرا ما اشیاء خارجی را مکان‌دار و بعضی را در کنار بعضی دیگر تصور می‌کنیم که همین طرز قرارگرفتن آنها یک نظم مکانی را برای آنها ترتیب می‌دهد، پس صورت مکان برای هر تجربه خارجی لازم است، ...» (گرم، ۱۳۶۹: ۴۱). از نگاه شناخت‌شناسانه‌ی کانت، مفهوم زمان

۱۵. Things or Phenomena

۱۶. Plans

۱۷. Natural

۱۸. space

۱۹. Objects and relations

۲۰. Positional quality

۲۱. Consistency and Coherency

۲۲. در کتاب «سنجش خرد ناب»، منظور از مکان همان Raum آلمانی، space انگلیسی، و espace فرانسوی می‌باشد. (کانت، ۱۳۶۲: ۱۰۵، بخش واژه‌نامه‌ها)

۲۳. Empirical

۲۴. abstract

و مکان در حکم دو لباس اند که بر کیفیات محسوسه پوشانده می‌شوند و آن‌ها را به صورت پدیدار درمی‌آورند و زمان و مکان شیء محسوس نیستند.» (کرم، ۱۳۶۹: ۲۵) فضا و زمان مانند عدسی‌هایی هستند که ما با آن‌ها همواره موضوعات تجربی را مشاهده می‌کنیم (افروغ، ۱۳۷۴: ۳۱ به نقل از استامف، ۲۵). فضای شناختی، گونه‌ی چهارم فضاندیشی است، یعنی فضای از نظر ذهنی برساخته شده. (Kitchin, 2009: 268). «این دیدگاه برهان‌آوری کرد که هر چند سرشت فضایی که مردم در آن زندگی می‌کنند مطلق است ولی آن، همان‌گونه [که هست]، شناخته و درک نمی‌شود؛ بلکه [فضا] توانای این هست که در جهان نقش بازی کند و تصمیمات و گزینش‌های پیچیده‌ی فضایی را به دوش بکشد (به عهده بگیرد)، مردم، بر فهم‌های فضایی مکان‌ها، بر توانایی‌شان در یادآوری و اندیشیدن درباره‌ی روابط فضایی، تکیه می‌کنند. [...] فضای شناختی [فضایی است] از نظر هستی‌شناسی، آهنجیده، بازنمایانه، و به‌گونه‌ای ملموس‌تر آن، یک فراورده‌ی ذهن است.» (Ibid: 269). در شناخت این فضا، مکتب پدیدارشناسی، بیشتر با حس به مکان و باورهای مردم، ارزش‌ها، فهم‌ها و دلبستگی [افراد] به فضاهایی ویژه، سروکار دارد (Ibid: 269).

از نگاه فضاندیشی روابطی (گونه‌ی پنجم) «فضا، روابطی است؛ زیرا ایزه‌ها، تنها بسان سامانه‌ای از روابط با دیگر چیزهاست [که] وجود دارند. آن سان که فضا، فراورده‌ی هم‌پیوندی‌ها^{۲۶} است، [فضا چیزی] است ساخته شده به دست آن‌ها. فضا یک چندگانگی^{۲۷} است، [فضا چیزی است] ناهمگن و نه همگن، چندتایی است و نه تک‌تایی؛ بنابراین، فضا همیشه در فرایندی ساخته‌شدنی است که هرگز پایان نمی‌یابد و هرگز بسته نمی‌شود. ... این شیوه‌ای از فهم فضا است که روی هم‌رفته از ریاضیات پا فراتر نهاده، [و بر آن است که] فضا روابط اجتماعی است، ...» (Elden, 2009: 265). «در برابر فضای مطلق، فهم روابطی از فضا، [فضا را] این‌گونه درمی‌یابد که فضا بسان چیزی که از راه روابط و کردوکارهای اجتماعی به دست آدمیان ساخته می‌شود، پویا و رخ‌دانی است، فضا یک باردانِ هندسی مطلق نیست که زندگی اجتماعی و اقتصادی در آن جای بگیرد، آن بیشتر برساخته‌شده‌ی این‌چنین روابط [اجتماعی-اقتصادی] است.» (Kitchin, 2009: 268). به دنبال آن باید گفت (شکل ۱)، «فضای مانده‌گویانه، گونه‌ی ویژه‌ای از فضای روابطی است، بیشتر در رشته‌هایی فرای جغرافیا، ماهرانه بیان می‌شود، به‌ویژه در پژوهش‌های ادبی و فرهنگی. آن، از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو، شیوه‌ی گسترش‌یافته‌ای برای درک فضا شد. این‌جا، فضا و فراورده‌هایش نگرسته می‌شوند تا کیفیت‌های مانده‌گویانه‌ی را [به خود] بگیرند که [این کیفیت‌ها] از مفاهیم مطلق فضا بسیار دور می‌شود؛ بنابراین، برای نمونه، فراورده‌ی فضای شهر، با یک متنی^{۲۸} که نوشته و خوانده شده است یکی گرفته می‌شود (شهر بسان یک متن)، [شهر] بسان یک هستنده‌ی زنده و ارگانیک (شهر بسان یک بدن)، [شهر] بسان یک مجموعه‌ی بسیار پیچیده‌ای از پیچ‌ومهره‌ها (شهر بسان یک ماشین)، [شهر] بسان یک شبکه‌ای از جریان‌ها و تراوش‌ها^{۲۹} (شهر بسان یک شبکه)، و دیگر.» (Kitchin, 2009, 271).

۳- کارزار چون‌وچراها، و پرسش «فضای جغرافیایی چیست؟»

از آن‌جا که چیستی فضا به معنای «جغرافیایی» آن، از چیستی «فضا» به معنای «فلسفی» آن جدا نیست؛ بنابراین آن را باید در دل گونه‌های فضاندیشی فلسفی جوید، چرا که بدون برپایی کارزاری از چون‌وچراها، پاسخ پرسش «فضای جغرافیایی چیست؟» پاسخ پُرمایه و ژرفی نخواهد بود؛ به‌ویژه اگر دریابیم که چیستی فضای جغرافیایی - این توده‌ی تنیده‌ای از پدیدارهای فراورش‌شونده‌ی دگرش‌یابنده^{۳۰} - در پیچیدگی و گوناگونی پدیدارهای آن نهفته است. آن‌گاه

^{۲۵}. stumpf

^{۲۶}. Interrelation

^{۲۷}. Multiplicity

^{۲۸}. Text

^{۲۹}. Fluxes

^{۳۰}. چون‌وچراهایی که درباره فضا در ادامه خواهد آمد، این گفته را بیشتر آشکار خواهد کرد.

که از فراز یک فضای جغرافیایی (برای نمونه: یک کلان‌شهر) می‌گذریم، ساختمان‌ها، بزرگ‌راه‌ها، خیابان‌ها، رشته‌کوه‌هایی که شهر بر دامنه‌ی آن نشسته است، زمین‌های آباد و ناآباد پیرامون شهر، رودخانه‌ای که از شهر می‌گذرد، و... را می‌بینیم، آن‌گاه هم که از درون شهر می‌گذریم، شهروندان، ترافیک، فضایی سبز، سازمان‌های شهری، گروه‌های اجتماعی و ... را می‌بینیم و با کمی ژرف‌تر شدن، نیز درمی‌یابیم که ایدئولوژی‌ها، گفتمان‌ها، ساختار و دیدگاه‌های سیاسی، مدیریتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی گوناگون نیز پاره‌ای از همین شهر هستند که ما (جغرافی‌دانان) از این کل به هم پیوسته‌ی گونه‌گون، تنها با دو واژه - «فضای جغرافیایی» یاد می‌کنیم، برگرفتن و فروگذاشتن پاره‌های این فضا، وابسته به این است که با چه فضاندیشی‌ای به آن می‌نگریم، چرا که هر گونه فضاندیشی، پی‌آمد هستی‌شناسانه خود را بر چیستی «فضای جغرافیایی» بار می‌کند.

اگر تنها از دریچه‌ی فضاندیشی مطلق، به فضای جغرافیایی (نمونه‌ی بیان شده یعنی کلان‌شهر) بنگریم، نگاه هندسی - ریاضیاتی‌ای آن کلان‌شهر، این فضای پیچیده‌ی جغرافیایی را به چند خط (خیابان‌ها، بزرگ‌راه‌ها)، نقطه (میدان‌ها و ...) و چند لکه (فضای سبز، مناطق مسکونی و ...) با مختصات X, Y, Z فرومی‌کاهد.^{۳۱} فضاندیشی ربطی، نگاهی کالبدی - فیزیکی به فضا بار می‌کند؛ زیرا بر موقعیت چیزهای مادی پافشاری دارد (Elden, 2009: 264) و در آن، فضای فیزیکی با فضای ریاضیاتی جایگزین می‌شود (Gregory & others, 2009: 708). به نقل از اسمیت، (۱۹۸۴). با این نگاه، کلان‌شهر، تنها به لایه‌ای از ساختمان‌ها، خیابان و ناهمواری‌های سه بعدی، فروکاسته خواهد شد.^{۳۲} از نگاه فضاندیشی شناخت‌شناسانه‌ی کانتی، فضا، همانند عدسی‌ای که با کمک آن موضوعات تجربی مشاهده می‌شود (افروغ، ۱۳۷۴: ۳۱ به نقل از استامف)، معرفتی پیشینی و مقوله‌ای ذهنی است که شناخت را امکان‌پذیر می‌کند. (افروغ، ۱۳۷۴: ۳۱ به نقل از اوری^{۳۳}، بنابراین نگرش آن به فضای جغرافیایی نگرش شناخت‌شناسانه بوده و آن را ابزاری (عدسی/ عینکی) می‌داند برای شناخت پدیده‌های تجربی. برای نمونه، حاشیه‌نشینی در کلان‌شهر بسان رخداد و تجربه‌ای عینی را تنها از راه تصور و جای دادن آن در چارچوب فضای شناخت‌شناسی می‌توان شناخت. همان‌گونه که ما اشیاء خارجی را مکان‌دار و برخی را در کنار برخی دیگر تصور می‌کنیم (کرم، ۱۳۶۹: ۴۱)، حاشیه کلان‌شهر (بسان شی‌ای که نمود بیرونی دارد) را نیز مکان‌دار تصور می‌کنیم، یعنی آن را در کنار شی‌ای دیگر (متن کلان‌شهر) تصور می‌کنیم. اگر بر پایه‌ی فضاندیشی شناختی، به کلان‌شهر بنگریم، باید گفت که آن، برای شهروندان، یک فضای از نظر ذهنی برساخته‌شده (Kitchen, 2009: 268) است. هر شهروندی که در کلان‌شهر زندگی می‌کند، شناخت، فهم، یادآوری و حس ویژه‌ای به کلان‌شهر دارد، برساخته‌ی ذهنی ویژه‌ی خودش را از آن دارد، و بر پایه‌ی همین فضای شناختی است که رفتار می‌کند. شدنی است که درباره‌ی کلان‌شهر یادشده، نگاه‌ها و حس‌های گوناگون وجود داشته باشد که می‌توان آن‌ها را نمونه‌ای از فضای شناختی دانست. برای جغرافی‌دانان رفتاری، شدنی است که شهرها به خوبی دربرگیرنده‌ی فضای مطلق باشند، ولی رفتار فضایی و فرایندهای فضایی، بنیاد نهاد می‌شوند بر فضای شناختی و [این‌که] چگونه مردم، از نگاه فضایی، درباره‌ی شهر می‌اندیشند. (Kitchen, 2009: 269-270).

فرجام آن‌که، اگر با فضاندیشی روابطی به کلان‌شهر بنگریم، از آن روی که فضا را فرآورده‌ی هم‌پیوندی‌ها اجتماعی می‌داند (Elden, 2009: 265) این آدمیان و روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، فکری و ... آن‌هاست که کلان‌شهر را شکل داده است. از این نگاه، کلان‌شهر ما دیگر تنها لایه‌ای از ساختمان‌ها و خیابان‌ها و کاربری‌ها نخواهد بود؛ بلکه فراورده‌ی روابط قدرت، ثروت و دانش میان لایه‌های گوناگون سیاسی (حاکمان، مدیران میانی، مدیران پایینی، و...)، اجتماعی (گروه‌های بالادست و میان‌دست و پایین دست)، اقتصادی (سرمایه‌داران، تاجران، صنعت‌گران و ...)، فرهنگی (دانشگاهیان، روشنفکران و ...) و ... می‌باشد. از نگاه فضاندیشی مانند گویانه - که زیرگونه‌ی فضای روابطی می‌باشد

^{۳۱} برای اندریافت این گونه فضا، می‌توان نقشه‌ی دوبعدی یک کلان‌شهر را در نرم‌افزار Auto Cad به یاد آورد.

^{۳۲} برای اندریافت این گونه فضا، می‌توان نقشه‌ی سه‌بعدی یک کلان‌شهر را در نرم‌افزار Arc GIS به یاد آورد.

می‌توان کلان‌شهر را به هستنده‌ای زنده یا یک بدن مانند کرد (نگاه زیستی به فضا)، یا به یک ماشین (نگاه مکانیکی)، یا به یک شبکه (نگاه جریانی به فضا)، و یا به یک متن (نگاه متنی به فضا) مانند کرد (شکل ۱). درست است که مانند کردن فضا به چیزی، شناخت فضا را آسان‌تر می‌سازد ولی «فضای جغرافیایی، فضای جغرافیایی است»، هنگامی که ما - هر چند در فرایند پژوهش^{۳۴} - آن را به چیزی مانند می‌کنیم، فضا را از فضا بودن خود می‌اندازیم، یعنی ما دیگر با خود فضا سروکار نداریم، بلکه با «مانند» آن (بدن، ماشین، سیستم، متن و ...) سروکار داریم. گویاست که هر «چیز» - از جمله فضای جغرافیایی - «خود» آن «چیز» است، نه «چیزی» دیگر. این مانند کردن‌ها، فضا را به چیزی کمتر از خودش فرومی‌کاهد، این کار، یعنی پوشاندن یک برچسب یا یک جامه‌ای تنگ، بر تن بزرگ و پیچیده‌ی فضای جغرافیایی، برای نمونه، هنگامی که می‌گوییم، فضای جغرافیایی به‌مانند یک بدن است، تنها بر زنده بودن آن انگشت نهاده‌ایم، در همان سان که همه‌ی پاره‌های فضا، زنده نیستند، مانند ساختمان‌ها، راه‌ها و ... هنگامی که می‌گوییم فضا به‌مانند یک ماشین است، همه‌ی پاره‌های فضا - از جمله شهروندان با ارزش‌ها، و هنجارها و باورهای گوناگون‌شان - مانند پیچ‌ومهره‌های یک ماشین، هماهنگ و پیوسته به هم نیستند. هنگامی که می‌گوییم شهر به‌مانند شبکه است، بر تراوش‌ها و جریان‌های فضایی انگشت می‌گذاریم، در همان سان که همه‌ی فضا، از جمله ساختمان‌ها، ناهمواری‌ها، و ... جریان نیستند. هنگامی که می‌گوییم فضا به‌مانند یک متن است، باید گفت آیا مانند کردن آن به نوشته (متن) می‌تواند همه‌ی بار طبیعی/کالبدی/اجتماعی/اقتصادی/سیاسی/فرهنگی و ... فضا را به دوش بکشد. کوتاه آن که، هرگونه فضاندیشی، پاره‌ای از فضای جغرافیایی را برمی‌گیرد و پاره‌ای را فرومی‌گذارند و همچنان این پرسش پابرجا می‌ماند که «فضای جغرافیایی» چیست؟^{۳۵}؛ بنابراین نیاز است تا از چشم‌اندازی دیگر، و از نگاه فضاندیشی فلسفی دیگری به آن نگریست. از آن‌جا که در پدیدارشناسی هرمنوتیک، انسان (دازاین) در ارتباط با دیگر چیزها است که معنا و هستی می‌یابد، آن‌هم نه ارتباط با خود چیزها؛ بلکه ارتباط با فهم انسان از چیزها، بنابراین دید راستین‌تر و روشن‌گرتری از فضای جغرافیایی - که فضای زیستن آدمیان است - فراهم می‌کند. بنابراین این نوشتار، از چشم‌انداز فلسفه‌ی پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر به فضا می‌نگرد، و همه‌ی اندیشه‌های فضایی‌ای که از چشم‌انداز این فلسفه، به فضا می‌اندیشند، را فضاندیشی «زیست - جهان»ی نام نهاده است.

شکل ۲: فضاندیشی «زیست - جهان»ی

رَج	گونه‌های فضاندیشی	ویژگی	زیرگونه	نمونه	نگاه به فضا
۱	فضای «زیست - جهان»ی	فضا جغرافیایی همان «هستن - در - جهان» است	-	-	نگاه پدیداری - هرمنوتیکی

«انگاره‌های هایدگر، بسی در (باز) شکل‌گیری هستی‌شناسی از زندگی اهمیت داشته است، [و نیز در] در فهم این که زندگی چگونه در فضا، مکان، و چشم‌اندازها روان است، ...» (Jones, 2009: 267). یکی از دریافت‌های بنیادین درباره‌ی «فضامندی»^{۳۶} - که در جغرافیای انسانی و رشته‌های پیوسته به آن، به کارگرفته شده است، - نگاشتن^{۳۷} فضامندی، بر

۳۴. گاهی در پژوهش فضا، آن را به چیزی مانند می‌کنیم تا به فهم بهتری از آن برسیم، برای نمونه، با مانند کردن فضا به یک «متن»، می‌توانیم از فلسفه‌ی هرمنوتیک برای پژوهش‌های جغرافیایی بهره ببریم.

۳۵. از آن‌جا که «فضای جغرافیایی»، «توده‌ی تنیده‌ای از پدیدارهای فراروش‌شونده‌ی دگرش‌یابنده» است، مفهومی از برکردنی نیست؛ بلکه اندریافتنی (درک کردنی) است؛ بنابراین برای مفهوم درک کردنی فضا، نمی‌توان انتظار پاسخی از برکردنی داشت. شاید یکی از دلایل قانع‌نشدن برخی دانش‌جویان جغرافیا در همین نکته نهفته باشد. این قانع‌نشدن‌ها، خود را در جمع‌های دوستانه و علمی دانشجویان این رشته، با چنین جملاتی نشان می‌دهد: «ما که نفهمیدیم فضا چیه؟!»، «ما که نفهمیدیم چه چیزی رو ما بررسی می‌کنیم؟! فضا رو؟ پس فضا چیه؟! ...».

۳۶. Spatiality

۳۷. drawing

پایه‌ی اگزستانسیالیسم و پدیدارشناسی، و به‌ویژه در نوشته‌های فیلسوفان اروپایی مارتین هیدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) و ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸)، (Gregory and others, 2009: 716) است. «در دو سده‌ی گذشته، جستار هستی‌شناسانه، بیشتر بر ویژگی‌های زمانی و اجتماعی هستی [ویژه‌ی] انسان شکل گرفته است. [و نیز] بر آن چه که می‌تواند بسان روابط^{۳۹} میان تاریخ‌مندی و اجتماعی‌مندی هستن^{۴۰} یا، ملموس‌تر، هستن-در-جهان [باشد]» (Massy and others, 1999: 261). از آن‌جا که این نوشتار، «هستن-در-جهان» را پاسخ شایسته‌ای به پرسش «فضای جغرافیایی چیست؟» می‌داند^{۴۱}، پرداختن به درون‌مایه‌ی فلسفی آن، بایستگی می‌یابد.

۴- برهان‌ها و پاسخ «هستن-در-جهان»

«هستن-در-جهان» (being-in-the-world)، یک چندواژه‌ای است که یکی از بنیادین‌ترین مفاهیم فلسفه‌ی پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر می‌باشد و بار فلسفی ژرف و گسترده، و تا اندازه‌ای ناآشنا و شگفت را به دوش می‌کشد. رمزگشایی از این چندواژه‌ای نیازمند بازشدن سه مفهوم ۱- «جهان» (world)، ۲- «آن چیزی که در «جهان» هستن دارد» - یعنی آن چه که هایدگر آن را «دازاین» (Dasien) می‌نامد و ۳- «هستن-در» (being-in) است. پیرامون نخستین مفهوم یعنی «جهان»، باید گفت «جهان» در معنای سنتی، به معنای جمیع هستندگان به مثابه اوبژه‌شدگان توسط سوژه‌ی مشاهده‌گر است (ملایری، ۱۳۹۰: ۲۱۹). در فلسفه استعلایی سنتی: «جهان»، کلیتی از هستندگان است که به واسطه‌ی یک امر استعلایی سوژه‌ی فوق‌جهانی تأسیس یافته است (دیدگاه فلسفه سنتی)، در فلسفه تجربه‌گرایی: «جهان»، یعنی کلیتی از هستندگان که انسان نیز به آن تعلق دارد (دیدگاه فلسفه سنتی) (همان: ۲۲۰). ولی «جهان»ی که هایدگر از آن سخن می‌گوید، جهان فلسفه‌ی سنتی نیست که برابر با کلیت هستندگان باشد. در معنای هایدگری: جهان یعنی کلیت هستندگان در دسترس که برای کاربرد از سوی دازاین فعال، ملحوظ می‌گردند. (ملایری، ۱۳۹۰: ۲۱۹ به نقل از لافونت، ۲۰۰۵). در فلسفه‌ی هایدگر، جهان یعنی شبکه‌ی تنیده‌ای از معانی‌ای که فهم دازاین را از خود و از هر شی‌ای که می‌تواند نموده شود، می‌سازد. حتی اگر تمامی هستندگان درون جهان را فرا گرد آوریم، از تجمیع آن‌ها، شی‌ای چون «جهان» - به معنای هایدگری آن - حاصل نخواهد شد. (ملایری، ۱۳۹۰: ۲۲۰). دومین مفهومی که در جان‌مایه‌ی چندواژه‌ای «هستن-در-جهان» جای دارد، مفهوم «دازاین» است. به زبانی ساده - البته با کم‌وکاست - می‌توان گفت دازاین همان انسان است ولی از آن روی که در فلسفه‌ی پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر، نگاه به انسان، به جهان، و به بودن این انسان در جهان (هستن-در-جهان)، نگاهی پیچیده‌بین‌تر است، از «انسان زنده، عینی و انضمامی» با نام «دازاین» یادکردن، بار معنایی ویژه‌ی خود را دارد، همان‌گونه که «جهان» نیز بار معنایی ویژه‌ی خود را دارد. باری، هایدگر بر این است، شاید اشیاء مانند میز و مجسمه و ... ذات داشته باشند؛ بنابراین می‌توانیم بپرسیم: میز چیست؟ مجسمه چیست؟ ولی سازنده آن‌ها که انسان است چنین ذاتی ندارد؛ پس نمی‌توانیم بگوییم انسان چیست؟ فقط می‌توانیم بگوییم انسان کیست؟ بنابراین بدین معنی، انسان ذات یا ماهیت ندارد؛ بلکه دارای هستی است، ذات انسان در هست بودن آن است. بنا به باور هایدگر، هست بودن، یعنی «در جهان بودن» (ورنو و دیگران، ۱۳۷۹: ۹۳-۹۲). بعد هستی‌شناختی انسان عبارت از بودن - در - زیست جهان انسان، یا کوتاه آن که، بودن - در - جهان است. در این بعد، انسان انضمامی عبارت است از «آن‌جا - در - هستی» بودن یا دازاین بودن (ملایری، ۱۳۹۰: ۳۱۷، به نقل از هایدگر (۱۹۹۶)، در هستی و زمان). در فلسفه هایدگر مراد از «آن‌جا» (Da) یعنی همان «جهان»ی که جدایی انسان از آن جایگاه، ناشدنی است و چه چیزی انسان یا تعریف او از همان مقام در جهان انسان حاصل می‌شود. (دارتیگ،

^{۳۸}. Existence

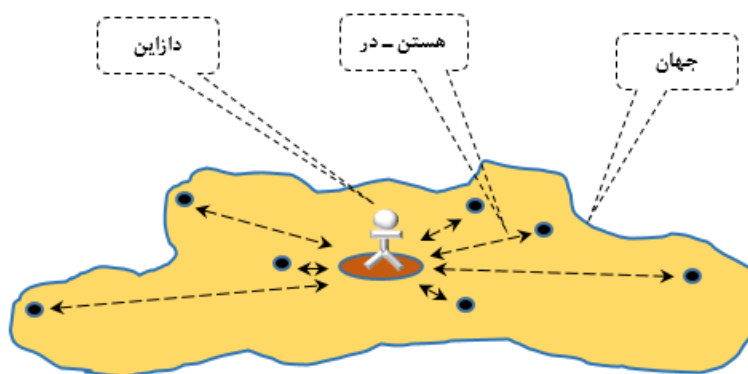
^{۳۹}. Existential

^{۴۰}. Historicity and sociality of being

^{۴۱}. روشن‌شدن کم‌وکاستی‌های این پاسخ، نیازمند نگاه سنجشگرانه‌ی (انتقادی) هر چه بیشتر جغرافی‌دانان است.

۱۳۷۳: ۱۴۲، به نقل از نوالی^{۴۲}، ۱۳۷۳). «انسان تنها موجود خاصی است که اگزیستانس^{۴۳} دارد. او تنها سوال کننده‌ای است میان سایر موجودات که درباره آنها فقط می‌توان گفت: هستند؛ اما نمی‌توان گفت: اگزیستانس دارند. به همین جهت است که تنها انسان زنده و عینی و انضمامی را می‌توان دازاین نامید.» (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۱۴۲). «دازاین، نه شیئی است در میان اشیاء جهان، و نه ذهنی است بدون جهان، بلکه عبارت است از عالم خودش، با یک خویشاوندی اصیلی که سازنده‌ی هرگونه ارتباط بعدی مدرک با مدرک (ذهن و عین) و هر گونه شناسایی است.» (همان: ۱۴۵). پیرامون سومین مفهوم یعنی «هستن - در»، باید گفت در «در - هستن» (Being - in) «in» مشتق است از inman - اقامت داشتن، habitare [سکونت داشتن]، توقف کردن، «an» به این معناست: من عادت دارم، من مأنوس هستم با ...، من از چیزی مراقبت می‌کنم؛ (هایدگر، ۱۳۹۱: ۷۳)؛ بنابراین «هستن - در - جهان» یعنی «هستن (سکونت داشتن/ اقامت داشتن) - دازاین - در - جهان». هایدگر درباره‌ی «هستن - در» (رابطه‌ی دازاین با جهان) - در هستی و زمان - این‌گونه می‌گوید: «چنین نیست که انسان «هست» و آن‌گاه مازاد بر آن، رابطه‌ی وجودی به سوی «جهان» که گهگاه آن را برای خود فراهم می‌آورد، دارد. دازاین هرگز «در وهله اول» هستنده‌ی گویی فارغ از در - هستن نیست که گهگاه، هوس پذیرش «رابطه‌ای» با جهان داشته باشد. پذیرش چنین روابطی با جهان تنها از آن رو ممکن است که دازاین به مثابه در - جهان - هستن است، که همانی است که هست.» (هایدگر، ۱۳۹۱: ۷۷). آری، از نگاه فلسفه‌ی پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر، «جهان» شبکه‌ی تنیده‌ای از معانی است، که دازاین (Dasien) بسان هستنده‌ای که نسبت به خود و این شبکه‌ی تنیده‌ی معانی، فهم دارد، در جایی از این شبکه‌ی تنیده، یعنی آن‌جا (Da)، هست (Sien) و می‌زید.^{۴۴}

شکل ۳: مفهوم نمادین «هستن - در - جهان»



و اما «فضا» در دانش جغرافیا به چه معناست؟ که می‌توان چیستی آن را با «هستن - در - جهان» آشکار ساخت. هر چند واژه‌ی آلمانی Raum را به space برگردان کرده‌اند ولی این واژه، در زبان آلمانی معنایی بسیار فراگیرتر از space

^{۴۲} محمود نوالی، برگرداننده‌ی کتاب «پدیدارشناسی چیست؟» به فارسی)

^{۴۳} «Existance یعنی نحوه‌ی خاص هستی انسان در جهان که ماهیت خود را با اعمال و نگرشهای خود می‌سازد و این نحوه هستی، خاص انسان است و لاغیر.» (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۱۰۲، نقل از محمود نوالی برگرداننده‌ی کتاب به فارسی)

^{۴۴} برای آسان‌تر شدن فهم «هستن - دازاین - در - جهان» و نشان دادن پیوستگی دازاین و جهان، می‌توان دازاین را به یک تارتن (عنکبوت) مانند کرد. دازاین همانند تارتنی است که با تنیدن و به هم پیوستن چندین هزار تراک «معنا»، شبکه‌ی تنیده‌ای از تارها «معانی» را می‌بافد، و تار «جهان» ویژه‌ی خود را می‌سازد و در درون همان تار «جهان» می‌زید و در آن‌جا (Da)، هست (sien). همان‌گونه که تارتن، هستی‌اش در گرو تار است (در درون تار است که هستی دارد) دازاین نیز، در شبکه‌ی تنیده‌ی معانی یا همان جهان است که معنا پیدا می‌کند و هستی می‌یابد. اگر تار (جهان) فرو ریزد، تارتن (دازاین) هم از میان می‌رود.

انگلیسی دارد، به گونه‌ای که مهم‌ترین عنصر معنایی Raum این است که مکان (place) و فضا (space) را توأمان در خود نهفته دارد، در حالی که Space دارای این بار معنایی نیست؛ بنابراین از نگاهی فلسفی، فضا را باید مکان متعین نامید (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۱). از نگاه هایدگری، «فضا» (Raum) «یعنی محلی که برای منزل کردن اختصاص یافته است. هر فضایی چیزی است که به آن جایی داده شده باشد، به چیزی اختصاص یافته باشد، یعنی درون حد و مرزی باشد. [...] حد و مرز آن نیست که انتهای چیزی را مشخص کند؛ بل چنان که یونانیان واقف بودند، حد و مرز چیزی است که از آن، چیزی آشکارگی گوهرینش را می‌آغازد.» (نیچه و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۳). هر چند می‌توان فضا را بسان یک مکان متعین و یک واقعیت مکانی - فضایی، به دو پاره‌ی طبیعی - اکولوژیک و اجتماعی - اقتصادی بخش کرد (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۱) ولی برهان‌آوری در راستای این که «فضای جغرافیایی» همان «هستن - در - جهان» است، نیازمند پاره‌بندی فلسفی - تری از فضاست (پاره‌ی اژه‌ها و پاره‌ی سوژه‌ها) تا بتوان با پایه‌ریزی دستگاه سامان‌مندی از برهان‌های فلسفی - جغرافیایی، بدان پرداخت و بدین سان چیستی «فضای جغرافیایی» را آشکار کرد.

شکل ۴: دستگاه برهان‌های فلسفی - جغرافیایی



اگر با همان الگوی سوژه - اژه‌ی سنتی که در آن سوژه‌ی مشاهده‌گر در برابر جهانی متشکل از جمیع هستندگان ایستاده است (ملاپری، ۱۳۹۰: ۲۱۸) به فضای جغرافیایی (Raum) بنگریم، می‌توان آن را - در ذهن، و نه در واقعیت -

به دو پاره، یا دو جهان ناب^{۴۵} سوژه‌ها (اندیشه‌ها و اندیشنده‌ها = انسان‌ها) و جهان نابِ ابژه‌ها (ناندیشنده‌ها = ناسان‌ها) پاره‌بندی کرد (شکل ۴، راستای پیکان شماره ۱). جهان ناب سوژه‌ها را نیز می‌توان به دو جهان اندیشه‌ها و اندیشنده‌ها بخش‌بندی کرد. در جهان ناب اندیشه‌ها تنها، مجموعه‌ی اندیشه‌ها و مفاهیم ذهنی مانند عدالت، آزادی، حکومت و ... وجود دارد و نه چیز دیگری؛ بنابراین می‌توان از آن با نام لایه‌ی^{۴۶} اندیشه‌ها یاد کرد، لایه‌ای که به دلیل وجود اندیشه‌ها و مفاهیم بی‌شمار و به‌هم‌پیوسته، دربرگیرنده‌ی شبکه‌ی تنیده‌ای از اندیشه‌هاست. لایه‌ی اندیشه‌ها را می‌توان به دو زیرلایه‌ی «اندیشه‌ی بر فضا» و «اندیشه‌ی در فضا» بخش‌بندی کرد. «اندیشه‌ی بر فضا» یعنی اندیشه‌هایی که فضاگردانان برای مدیریت و برنامه‌ریزی یک فضای جغرافیایی «بر» یا «برای» آن فضا ساخته و پرداخته می‌کنند. ایدئولوژی‌ها، گفتمان‌ها، طرح و برنامه‌های مانند طرح و برنامه‌های شهری و روستایی، ساختارهای مدیریتی و ... در این زیرلایه جای می‌گیرند. «اندیشه‌ی در فضا» یعنی اندیشه‌هایی که «در» یا «درون» فضای جغرافیایی توسط مردم زندگی می‌شوند یعنی مردم آن‌ها را در فضای زیستن^{۴۷} به کار می‌گیرند و با آن‌ها زندگی می‌کنند. اندیشه‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و باورهای مردم بر پایه‌ی آن‌ها می‌اندیشند، جهان و خودشان را معنا می‌کنند، و در یک سخن با آن‌ها زندگی خودشان را می‌گذرانند، در این زیرلایه جای می‌گیرند. در جهان ناب اندیشنده‌ها، تنها مجموعه‌ای از اندیشنده‌ها یعنی انسان‌ها وجود دارند، بدون بودن هیچ چیز دیگری. از آن روی که در لایه‌ی اندیشنده‌ها، تنها انسان‌ها هستند و رابطه آن‌ها باهم؛ بنابراین این لایه، تنها، دربرگیرنده‌ی شبکه‌ی تنیده‌ای از اندیشنده‌هاست. با درنگریستن در این گفته‌ی هایدگر - در هستی و زمان - که «دازاین خود پرسنده است از آن جهت که پرسش از هستی از حالات هستی او - و نه هیچ هستنده دیگری - است. دازاین صرفاً هستنده‌ای در میان دیگر هستندگان نیست؛ بلکه هستنده‌ای است که فهم هستی خود مشخصه هستی اوست.» (جمادی، ۱۳۹۲: ۳۴۳)، می‌توان از شبکه‌ی تنیده‌ی اندیشه‌ها و شبکه‌ی تنیده‌ی اندیشنده‌ها که در واقعیت جدا از هم نیستند با نام شبکه‌ی تنیده‌ی دازاین (ها)^{۴۸} نام برد. یعنی شبکه‌ای که هستندگان (دازاین‌ها) آن، برخلاف دیگر هستندگان دارای فهم از هستی خود هستند و همین ویژگی هستی آن‌هاست. شبکه‌ی تنیده‌ی دازاین‌ها یعنی شبکه‌ای تنیده‌ای از فهم دازاین‌ها از خود و از دیگر دازاین‌ها؛ اما راست این است که فضای جغرافیایی، تنها جهان ناب سوژه‌ها (جهان اندیشه‌ها و اندیشنده‌ها) نیست؛ بلکه با جهان ابژه‌ها (کوه، دشت، مخروطه افکنه، ساختمان‌ها، خیابان‌ها و ...) نیز سروکار دارد؛ بنابراین پاره‌ی دیگر فضای جغرافیایی را می‌توان جهان نابِ ابژه‌ها (ناندیشنده‌ها) دانست (شکل ۴، راستای پیکان شماره ۲). جهان نابِ ابژه‌ها را نیز می‌توان به دو زیرپاره بخش کرد، جهان نابِ ابژه‌های انسان‌ساخت، یعنی ابژه‌هایی که به دست انسان ساخته شده است مانند ساختمان‌ها، راه‌ها، میدان‌ها، فضای سبز و ... (لایه‌ی انسان‌ساخت). این لایه، تنها، شبکه‌ی تنیده‌ای از ابژه‌های انسان‌ساخت را دربرمی‌گیرد. جهان نابِ طبیعت‌ساخت نیز یعنی ابژه‌هایی که

^{۴۵} در اینجا واژه‌ی «ناب» به معنای ارزشی آن یعنی بهتر و خوب تر و والا تر نیست؛ بلکه به معنای بکر، خالص، و با چیز دیگری نیامیخته بودن است، برای نمونه هنگامی که گفته می‌شود جهان ناب اندیشه‌ها منظور اندیشه‌های ناب و والا نیست، بلکه منظور، جهان یا مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و مفاهیمی صرف و مطلق ذهنی است، جهان ناب ابژه‌ها یعنی مجموعه‌ی ابژه‌هایی که در جهان بیرون از ذهن وجود دارند بدون هیچ آمیختگی و کم‌وبیش شدنی به دست ذهن انسان. جهان ناب اندیشنده‌ها یعنی مجموعه‌ای از انسان‌ها (هستنده‌های اندیشنده) در خلاء، بدون ارتباط داشتن با هیچ جهان و مجموعه‌ای دیگری مانند مجموعه یا جهان طبیعت‌ساخت (کوه و دشت و ...)، جهان انسان‌ساخت (ساختمان و راه و ...) و ...

^{۴۶} از آن جا که جغرافی‌دانان با لایه‌های جی آی اسی (GIS) سروکار دارند، واژه‌ی «لایه» می‌تواند به فهم بهتر این جهان‌ها کمک کند. همان‌گونه که در هر لایه‌ی جی آی اسی، تنها یک نوع پدیده وجود دارد، در این جا هم در هر لایه‌ای، تنها یک نوع جهان (اندیشه‌ها، اندیشنده‌ها و ...) وجود دارد. به کاربردن واژه‌ی ناب به همین معنی است.

^{۴۷} lived space

^{۴۸} از آن روی که دانش جغرافیا به مانند دانش روان‌شناسی، تنها، با یک فرد (دازاین) سروکار ندارد بلکه با مجموعه‌ای از افراد (جامعه) سروکار دارد؛ بنابراین «دازاین» فلسفی را باید به صورت جمع یعنی «دازاین‌ها» به کار برد. (ها) یعنی همه‌ی دازاین‌هایی که در یک زیست - جهان هستند و دارای «هستن - در - جهان» مشترکی هستند. پسوند (ها) نشانگر جنبه‌ی مشترک زیست - جهان دازاین‌هاست، هر چند نباید فراموش کرد که هر دازاین، جنبه‌های متفاوت زیست - جهانی خود را نیز دارد.

به دست طبیعت ساخته شده‌اند مانند رودخانه‌ها، مخروطه افکنه‌ها، کوه‌ها و (لایه ابراهیم‌های طبیعت ساخت) که خود شبکه‌ی تنیده‌ای از ابراهیم‌های طبیعت ساخت است. از این دو شبکه تنیده می‌توان با نام شبکه‌ی تنیده‌ی نا - دازاین‌ها^{۴۹} نام برد؛ زیرا این‌ها بر خلاف دازاین‌ها فهمی از خود و از جهان خود ندارند بلکه توسط دازاین‌ها فهم و معنا می‌شوند.

اگر از چشم‌انداز فضاندیشی «زیست - جهان»ی به چیستی فضای جغرافیایی درنگریم (شکل ۴، راستای پیکان شماره ۳)، الگوی سوژه - ابراهیم‌سنتی کنار گذاشته می‌شود و در خواهیم یافت که فضای جغرافیایی راستین (واقعی)، هم جهان سوژه‌هاست (راستای پیکان ۱) البته نه سوژه‌های ناب، و هم جهان ابراهیم‌هاست (راستای پیکان ۲)، البته نه ابراهیم‌های ناب. کوتاه آن که، فضای جغرافیایی، جهان پدیدارهاست یعنی جهان آگاهی سوژه‌ها از خود، از دیگر سوژه‌ها و از ابراهیم‌ها (راستای پیکان ۳)؛ زیرا به باور هوسرل، هر آگاهی‌ای، ناگزیر، «آگاهی از ...» می‌باشد (جمادی، ۱۳۹۲: ۳۴۷) و فکر همواره فکر درباره‌ی چیزی است و آگاهی، همواره آگاهی از چیزی است (همان: ۹۱).. بنابراین می‌توان گفت در هر آگاهی‌ای، دو چیز نهفته است (نیاز است) ۱- آگاهنده^{۵۰} (سوژه): چیزی که به دنبال فهم و «آگاهی از» چیزهاست ۲- آگاهیده (ابراهیم‌ها و نیز خود دیگر سوژه‌ها): چیزی که آگاهنده به دنبال فهم و «آگاهی از» آن است. هنگامی که آگاهنده و آگاهیده در هم گذاش (ذوب) می‌شوند، پدیدار زاده می‌شود و جهان جغرافیایی را همین جهان پدیدارها شکل می‌دهد^{۵۱} (شکل ۴، راستای پیکان شماره ۳). با درنگریستن به آن چه گفته شد، و از آن جا که «هر ابراهیم‌ها، یک ابراهیم‌ها - یک سوژه‌هاست» (ملایری، ۱۳۹۰: ۳۸۰)، می‌توان گفت که جهان جغرافیایی (شکل ۴، پیکان شماره ۳) جهان نانابی است از چهار جهان اندیشه‌ها، اندیشنده‌ها، انسان ساخت و طبیعت ساخت، که با برهم‌نشستن لایه‌های آن و گذارش آن در یک دیگر، لایه‌ی فضای جغرافیایی زاده می‌شود. با درهم‌فرورفتن پدیدارشناسانه‌ی چهار شبکه‌ی تنیده‌ی اندیشه‌ها، اندیشنده‌ها، ابراهیم‌های انسان ساخت و طبیعت ساخت نیز، شبکه‌ی تنیده‌ی پدیدارهای فضای جغرافیایی زاده می‌شود؛ زیرا در پدیدارشناسی، گفتگو پیرامون شیء فی نفسه، که در حیطه هیچ ادراکی نباشد و همچنین بحث از ذهنی که در آن هیچ التفات و توجه‌ای به سویی نباشد، پذیرفتنی نیست. (نوالی^{۵۲} به نقل از دارتیگ، ۱۳۷۳: ۲۳) و «جهان تا آن جا جهان است که پدیداری حاضر در آگاهی ماست.» (جمادی، ۱۳۹۲: ۹۹). نگاهی دوباره به راستای پیکان شماره ۱ و ۲ (شکل ۴) نشان می‌دهد که دو شبکه‌ی تنیده‌ی اندیشه‌ها و اندیشنده‌ها را شبکه تنیده‌ی دازاین‌ها، و شبکه‌ی تنیده‌ی انسان ساخت و طبیعت ساخت را نا - دازاین‌ها دانستیم، اکنون می‌توان گفت که شبکه تنیده‌ی پدیدارهای جغرافیایی (راستای پیکان شماره ۳) همان هستن - شبکه‌ی تنیده‌ای از دازاین‌ها - در - شبکه‌ی تنیده‌ای از نادازاین‌ها است. هنگامی که دازاین‌ها (انسان‌ها/ جوامع) در میان نا - دازاین‌ها (دشت‌ها و کوه‌ها و یا کالبد شهر و ...) جای می‌گیرند، به فهم دازاین‌ها از نا دازاین‌ها (پایان راستای پیکان شماره ۲)، به شبکه معنایی دازاین‌ها افزوده می‌شود و شبکه‌ی بزرگ تنیده‌ی معانی را برای دازاین‌ها (پایان راستای پیکان شماره ۳) را شکل می‌دهد. این شبکه، همان «هستن - در - جهان» است یعنی «هستن - دازاین‌ها) - در - شبکه‌ی تنیده‌ای از

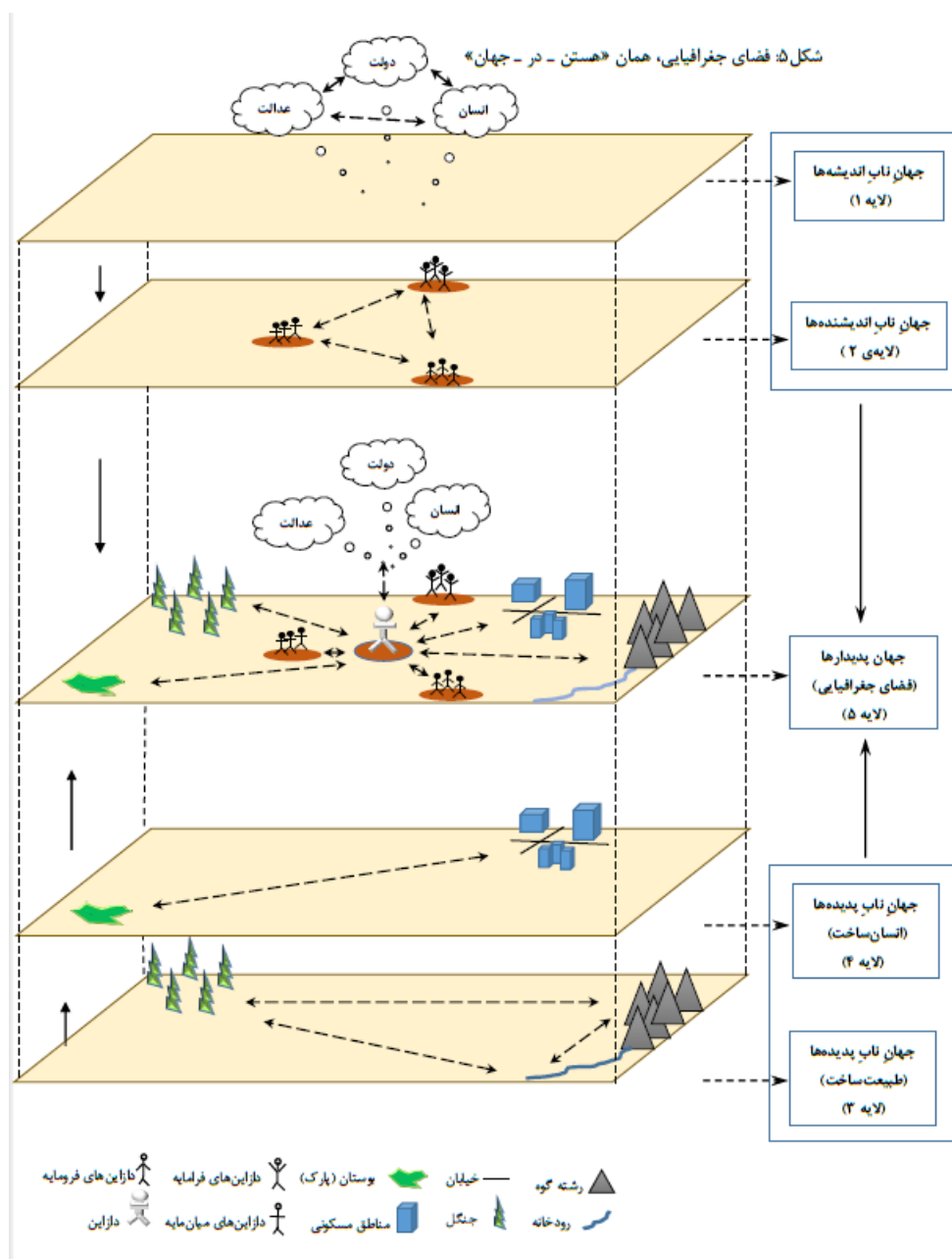
^{۴۹} نا - دازاین واژه‌ای است ساخته‌ی این نوشتار، که برای جهان ابراهیم‌ها (لایه‌های انسان ساخت و طبیعت ساخت)، که برخلاف جهان سوژه‌ها (دازاین‌ها) توان فهم خود و جهان خود را ندارند، به کار برده شدن است.

^{۵۰} آگاهنده و آگاهیده، واژه‌های ساخته‌ی این نوشتار هستند، زیرا این نوشتار تلاش دارد تا در گستره‌ی هر فلسفه‌ای، با مفاهیم همان فلسفه سخن بگوید - تا خواننده رنگ و بوی آن فلسفه را احساس کند - گمان می‌رود که پیشنهاد دو واژه‌ی آگاهنده (آن که می‌آگاهد/ می‌اندیشد درباره‌ی چیزی) و آگاهیده (هر آن چه درباره‌ی آن اندیشیده می‌شود، این چیز، می‌تواند هم ابراهیم‌ها باشد و هم سوژه، بنابراین می‌توان آن را آگاهیده نامید) به فهم بهتر کمک کند.

^{۵۱} اگر از دریچه فلسفه‌ی پدیدارشناسی به پدیده‌های جغرافیایی نگاه افکنیم، ما پدیده‌های (object) جغرافیایی نداریم؛ بلکه پدیدارهای (phenomen) جغرافیایی داریم، این نکته درباره‌ی پدیده‌های (ابراهیم‌های) جهان طبیعت ساخت هم درست است. برای نمونه، یک ناو معلق مرتفعی را به یاد آورید، این پدیده (object) چه بسا پیش‌تر، در «آگاهی» مردمان، تنها یک کوه بلند بود، ولی در «آگاهی» مردمان امروز - دست‌کم نزد زمین‌شناسان و ژئومورفولوژیست‌ها - یک ناوی است که چه بسا رسوبات ته اقیانوس را بتوان بر نوک آن دید.

^{۵۲} محمود نوالی، برگرداننده‌ی کتاب یادشده به فارسی.

معانی» که این معانی می‌تواند معنای هر چیزی باشند، از معنای دولت و انسان و عدالت و ... گرفته (شکل ۵، لایه ۱) تا معنای یک کوه، و رودخانه و جنگل و ... (شکل ۵، لایه ۳).



همان‌گونه که شکل ۵ نشان می‌دهد، فضای جغرافیایی، جهان پدیدارهاست (لایه ۵) و نباید، و نمی‌توان آن را به جهان ناب اندیشه‌ها (شبکه‌ای از اندیشه‌ها، ایدئولوژی‌ها، و مفاهیم ذهنی مانند عدالت، دولت، انسان و ...) (لایه ۱)، به جهان ناب اندیشنده‌ها^{۵۳} (شبکه‌ای از انسان‌های بی‌مکان که تنها با دیگر انسان‌ها ارتباط دارند) (لایه ۲)، به جهان ناب انسان‌ساخت

^{۵۳} جهان ناب اندیشنده‌ها، که تنها افراد و گروه‌های گوناگون جامعه در آن جای دارند را می‌توان به سه دسته‌ی دازاین‌های فرامایه (دارندگان قدرت، ثروت و دانش برتر مانند حاکمان سیاسی، سرمایه‌داران بزرگ و ...)، دازاین‌های میان‌مایه (دارندگان قدرت و ثروت و دانش متوسط) و

(شبکه‌ای از ساختمان‌ها، راه‌ها، میدان‌ها که به هم پیوند خورده‌اند و از انسان در آن خبری نیست) (لایه ۴) و یا به جهان ناب طبیعت ساخت (شبکه‌ای از کوه‌ها، رودها، دشت و ... به هم پیوسته که در آن، از دیگر لایه‌ها خبری نیست) (لایه ۴) فروکاست؛ زیرا با این کار، شدنی است که «فضا»، فضای اجتماعی، فضای سیاسی، فضای فکری، فضای هندسی و ... باقی بماند ولی از «جغرافیایی بودن» ش می‌افتد و دیگر، فضا به معنای «جغرافیایی» آن، نخواهد بود؛ چرا که «فضا» به معنای «جغرافیایی» آن، فضای راستین (واقعی) «زیستن» است که همه‌ی شبکه‌های تنیده را در بر می‌گیرد، فضایی که انسان‌ها در آن «هستند» و می‌زیند، یا به دیگر سخن، همان «هستن - در - جهان» است. شکل ۲ (لایه ۵) نشان می‌دهد که یک دازاین، در یک آن، در درون چندین شبکه‌ی تنیده‌ای از پدیدارهای گوناگون جغرافیایی «هستن» دارد که اگر برای تک‌تک دازاین‌ها این شبکه تنیده معانی، به نما درآید، آن‌گاه پیچیدگی فضای جغرافیایی را بیشتر می‌توان دریافت. فرجام آن‌که؛ در پاسخ به پرسش «فضای جغرافیایی چیست؟» باید گفت: از آن جایی که «فضای جغرافیایی»، یک فضای چندلایه‌ای از پدیدارهای گوناگون است می‌توان آن را «شبکه‌ی تنیده‌ای از پدیدارهای فراورش‌شونده‌ی دگرش‌یابنده»^{۵۴} دانست، که همان شبکه‌ی تنیده‌ی معانی (جهان‌هایدگری) است که جوامع انسانی (دازاین‌ها) در آن هستن دارند یا همان «هستن - در - جهان»؛ بنابراین «فضای جغرافیایی، یعنی همان «هستن - در - جهان»^{۵۵}. برای آن‌که نگاه عینی‌تر و سنجش‌پذیرتری نسبت به فضای جغرافیایی به عنوان «هستن - در - جهان» داشته باشیم، شکل ۶، چهار لایه‌ی فضای جغرافیایی را به همراه عمده شاخص‌های آن نشان می‌دهد.

شکل ۶: لایه‌های فلسفی فضای جغرافیایی به همراه عمده شاخص‌های سنجش‌پذیر آن

سازمان پژوهشی	<ul style="list-style-type: none"> - ساختار مدیریت فضا (ساختار مدیریت شهری / روستایی) - کارکرد مدیریت فضا (کارکرد مدیریت شهری / روستایی) - اندیشه‌ها، ایدئولوژی‌ها، گفتمان‌ها، ارزش‌ها و باورهای فضاگردانان: (مدیران شهری / روستایی) - و ... 	<ul style="list-style-type: none"> مدیریت فضا (مدیریت شهری / روستایی و ...) 	اندیشه‌ی بر فضا	لایه اندیشه‌ها	جهان ناب اندیشه‌ها	جهان ناب اندیشه‌ها و اندیشه‌ها (جهان ناب سوژه‌ها)	«فضای جغرافیایی، همان «هستن - در - جهان»
	<ul style="list-style-type: none"> - الگوهای برنامه‌ریزی فضا (نمونه: الگوهای برنامه‌ریزی شهری / روستایی) - برنامه‌ها و طرح‌های فضا (نمونه: برنامه‌ها و طرح‌های شهری / روستایی) 	<ul style="list-style-type: none"> برنامه‌ریزی فضا (برنامه‌ریزی شهری / روستایی و ...) 					

دازاین‌های فرم‌سایه (بی‌بهره‌گان از قدرت و ثروت و دانش مانند لایه‌های پایین جامعه) بخش‌بندی کرد. گویاست که هر گروه، فهم ویژه‌ی خودش را از پدیدارهای پیرامونش دارد و «هستن» هر گروه از این دازاین‌ها «در» «جهان»، با هم یکسان نیست.

^{۵۴} از آن جا که پدیدارهای فضای جغرافیایی در گذر زمان، فراورش (تولید و باز تولید) می‌شوند و دچار تغییر (دگرش) می‌گردند، باید این دو ویژگی که گویای «زمان» هستند، را باید به آن نیز افزود.

^{۵۵} فضای جغرافیایی، به معنای پدیدارشناسانه‌اش (مجموعه‌ای از پدیدارهای (phenomena) جغرافیایی) همان «هستن - در - جهان» است وگر نه معنای سنتی فضای جغرافیایی (مجموعه‌ای از پدیده‌های (objects) جغرافیایی)، هیچ هم‌سازی و هم‌سرشتی‌ای با «هستن - در - جهان» ندارد.

				- شیوه‌ی اندیشیدن فضانشینان (نمونه: طرز فکر شهرنشینان / روستانشینان) - باورها، ارزش‌های فضانشینان (نمونه: شهرنشینان / روستانشینان) - فهم فضانشینان از خود و جهان : (نمونه: جهان بینی شهرنشینان / روستانشینان) - و ...	اندیشه‌ی در فضا		
			- ارتباطها و شبکه اجتماعی فضانشینان - پایگاه اجتماعی - اقتصادی (تحصیلات/ شغل/ درآمد) - نسل (سن) - ارزش‌های اجتماعی (هنجارها) - نیازها (نیاز خوراک، پوشاک، سرپناه، نیازهای فیزیولوژیکی و ...) - و ...	لایه اندیشنده‌ها	جهان ناب اندیشنده‌ها		
			- راه‌ها و ترابرها - کاربری‌ها - کالبد ساختمان‌ها - نمادهای درون و برون ساختمان‌ها - و ...	لایه انسان - ساخت	جهان ناب پدیده‌های انسان ساخت		جهان ناب پدیده‌ها (جهان ناب اثرها)
	لایه‌های ناآشنا		- کوه‌های درون و پیرامون شهر - مخروطه افکنه‌های درون و پیرامون شهر - رودخانه‌های درون و پیرامون شهر - و ...	لایه طبیعت - ساخت	جهان ناب پدیده‌های طبیعت - ساخت		

۵- نتیجه گیری

از آن‌جا که «فضای جغرافیایی» یعنی «فضا» به معنای «جغرافیایی» آن، چیستی آن، بدون پرداختن به گونه‌های فلسفی «فضا» شدنی نیست. نگاهی اندیش‌ورزانه و سنجش‌گرایانه به آن‌ها، کارزاری را برای چون‌وچرا درباره فضای جغرافیایی فراهم می‌سازد. هرگونه‌ای از فضاندیشی‌های مطلق، ربطی، شناخت‌شناسی، روابطی، شناختی، فضای جغرافیایی را به چیزی کم‌تر از آن چه هست، فرو می‌کاهند چرا که پاره‌ای از آن را برجسته می‌کنند و پاره‌ای را فرومی‌گذارند یا این‌که دست‌کم کم‌رنگ می‌بینند. از آن‌جا که فضای جغرافیایی همه‌ی گستره‌های فضای پیچیده‌ی زیستن آدمیان را دربرمی‌گیرد، نیازمند گونه‌ای از فضاندیشی است که فضای جغرافیایی را نه فضای هندسی - ریاضیاتی، نه بسان فضای کالبدی - فیزیکی، و ... بپندارد؛ بلکه از نگاهی برخوردار باشد که توان نگرستن به آن را، به عنوان فضای زیستن داشته باشد؛ و آن چیزی نیست مگر فضاندیشی «زیست - جهان»ی یا «هستن - در - جهان»ی. این فضاندیشی همه‌ی اندیشه‌ورزی‌های فضایی‌ای که فضا را از نگاه پدیدارشناسی هرمنوتیک می‌نگرند و به «هستن - در - جهان» انسان نگاه ویژه‌ای دارند، را دربرمی‌گیرد. از همین چشم‌انداز می‌توان گفت که فضای جغرافیایی همان «هستن - در - جهان» است چرا که این سه‌واژه‌های «هستن»، «در» و «جهان» به اندازه‌ای گسترده است، به اندازه‌ای ماهرانه، توان دیدن پیچیدگی‌های فضای جغرافیایی که همان فضای زیستن است را دارد، که هیچ پاره‌ای از فضای جغرافیایی را فرو نمی‌گذارد. در همین راستا، اگر کوتاه بخواهیم برهان‌آوری کنیم باید گفت که فضای جغرافیایی، توده‌ی تنیده‌ای از پدیدارهاست یعنی شبکه‌ی تنیده‌ای از آگاهی‌ها/فهم‌ها / معانی پدیده‌های گوناگون (از کوه و دشت و ... گرفته تا مفاهیمی چون حکومت

و عدالت و دولت و ... نزد آدمیان است، و از سویی «هستن - در - جهان» یعنی شبکه‌ی تنیده‌ای از معانی که دازاین (ها) در آن جای دارد و این به خوبی چیستی و سرشت فضای جغرافیایی را برمی‌تابد و با چشم‌انداز پیچیده‌بینی که می‌گشاید، توان روکردن پیچیدگی‌های فضای جغرافیایی را دارد.

۶- پیشنهادها

فضای جغرافیایی گوناگون‌ترین پدیدارها را در خود دارد؛ چرا که پاره‌ای از آن را دازاین (ها) و پاره‌ای را نا-دازاین (ها) شکل داده‌اند؛ بنابراین شناخت این توده‌ی تنیده‌ی پدیدارهای گوناگون، نیازمند بهره‌بردن از چشم‌اندازهای فلسفی پیچیده‌بین‌تر است؛ بنابراین بهره‌گیری از بنیان‌های فلسفه پدیدارشناسی (اندیشه‌های هوسرل) و پدیدارشناسی هرمنوتیک (اندیشه‌های هایدگر) - می‌تواند در روشن کردن هر چه بیشتر چیستی و پیچیدگی‌های فضای جغرافیایی کارا افتد. آگاه‌شدن هر چه بیشتر از این پیچیدگی‌ها، به پخته‌تر شدن تحلیل‌های جغرافیایی کمک شایانی خواهد کرد. هر چه شناخت «آن‌چه هست» موثکافانه‌تر باشد، برنامه‌ریزی برای ساختن «آن‌چه باید باشد» خردمندانه‌تر خواهد بود. امروزه، کاهش منابع از یکسو، و افزایش و گوناگون‌تر شدن نیازهای انسانی از سوی دیگر، روزبه‌روز جوامع انسانی را بیشتر وادار به سیاست‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی بهینه‌ی فضاهای زیستن خود - از جهان گرفته تا کشور، استان، شهرها و روستاها - می‌کنند؛ بنابراین مدیریت و برنامه‌ریزی بهینه برای فضایی به این پیچیدگی، نیازمند شناخت هر چه بیشتر پیچیدگی‌هاست که خود نیازمندگونه‌ای از فضاندیشی است که بتواند همه‌ی سویه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... کشور، استان، شهر و یا روستا را دربرگیرد و آن را به فضایی کم‌تر از آن‌چه هست، فرو نکاهد. نگرستن به فضا از چشم‌انداز فضاندیشی «زیست - جهان»ی پیشنهادی است که می‌توان بیان کرد، به گونه‌ای که می‌توان آن را جغرافیایی‌ترین گونه‌ی فضاندیشی دانست؛ چرا که از «هستن» «دازاین» (ها) در «جهان» برمی‌خیزد.

۷- منابع

۱. افروغ، عماد، (۱۳۷۴)، «فضاندیشی فلسفی»، تحقیقات جغرافیایی، شماره‌ی ۳۹، صص ۲۴-۵۴.
۲. جمادی، سیاوش، (۱۳۹۲)، زمینه و زمانه‌ی پدیدارشناسی، جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.
۳. دارتینگ، آندره، (۱۳۷۳)، پدیدارشناسی چیست؟، برگردان محمود نوالی، چاپ اول، تهران: سمت.
۴. دلی، لئو چارلز، (۱۳۸۳)، دکارت: شرحی بر افکار و آثار برگزیده، برگردان محمد بقائی (ماکان)، چاپ نخست، انتشارات اقبال
۵. سعیدی، عباس، (۱۳۹۰)، «پویش ساختاری - کارکردی رویکردی نظام‌وار در مطالعات مکانی - فضایی»، جغرافیا (فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی انجمن جغرافیای ایران) سال نهم، شماره ۲۹، صص ۷-۱۶.
۶. کاتینگ‌هم، جان، (۱۳۸۸)، دکارت و فلسفه ذهن، برگردان اکبر معصوم‌بیگی، چاپ نخست، تهران: آگه.
۷. کانت، ایمانوئل، (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، برگردان میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، چاپ نخست تهران: امیرکبیر.
۸. گرم، یوسف، (۱۳۶۹)، فلسفه کانت (و نقد و بررسی آن)، برگردان محمد محمدرضایی، چاپ اول، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۹. ملایری، محمدحسین (۱۳۹۰)، فلسفه علم پدیدارشناسی هرمنوتیک، چاپ نخست، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۰. نیچه، فریدریش و دیگران (۱۳۸۷)، هرمنوتیک مدرن: گزینه‌ی جستارها، برگردان بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.
۱۱. ورون، روزه، وال، ژان، و دیگران (۱۳۷۹)، «نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن»، برگردان یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران: خوارزمی
۱۲. هایدگر، مارتین، (۱۳۹۱)، هستی و زمان، برگردان عبدالکریم رشیدیان، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

13. Gregory, Derek, Johnston, Ron, Pratt, Geraldine, J.Watts, Michael, Whatmore, Sarah (2009), the dictionary of human geography, Blackwell, 5th edition.
14. Massy,Doreen,allen,john,sarre,Philip,(1999), human geography today, Blackwell publishers Inc,usa
15. O. Jones, (2009),” Dwelling”, international encyclopedia of human geography, vol 1-12. pp 265- 272.
16. R. Kitchin, (2009), “Space II”, NUI Maynooth, Maynooth, Republic of Ireland
17. S. Elden, (2009) ’ space 1’, Durham University, Durham, UK.